

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

باگوان عزیز:

من عاشق این هستم که شما چگونه در هر مرحله ای نشان می دهید که غیرقابل لمس هستید.

آمریکایی ها شما را به زندان انداختند، شکنجه تان دادند،

جمع شما را نابود کردند و به وضوح گمان کردند که با این رفتارشان، شما را تحقیر می کنند.

ولی در عوض، این غیرقابل لمس بودن شما درخشش خودش را نشان داد و این آنان بودند که تحقیر شده باقی

ماندند —

این را می توان از خشم پیوسته ی آنان نسبت به شما به روشنی دید.

شما یک دشمن غیرممکن هستید! شما آن حقیقت ساده هستید، که انسان،

فقط بدون جاه طلبی است که می تواند آزاد باشد تا ستارگان را در آغوش بگیرد.

انسان فقط وقتی می تواند تحقیر شود که خودش را بالاتر از دیگری ببیند،

”من مقدس تر از تو هستم“ بداند — چنین فردی را می توان پایین کشید.

نمی توانید انسان فروتنی را تحقیر کنید. ابدأ راهی نیست.

آمریکا همه کار کرده است — و به آن کارها ادامه می دهد. این فقط نشانگر حماقت محض است. اگر آنان نتوانستند

مرا در داخل زندان های آمریکا تحقیر کنند، چگونه می توانند خارج از آمریکا مرا تحقیر کنند؟ من تمامی تلاش

هایشان را برای تحقیر کردن به خودشان برمی گردانم، زیرا راه دیگری وجود ندارد.

من فقط آن را نمی پذیرم.

من بارها آن داستان گوتام بودا را برایتان گفته ام. او از روستایی می گذشت. دشمنانش جمع شده بودند و می

خواستند او را تحقیر کنند — کلمات ناروا و فحش های رکیک نثارش می کردند. او ساکت باقی ماند.

آنان قدری معطل ماندند، زیرا او هیچ چیز نمی گفت.

و عاقبت بودا گفت، ”اگر کارتان تمام شده، من می توانم حرکت کنم،

زیرا باید پیش از غروب به روستای مجاور برسم. و اگر کارتان تمام نشده است، من پس از چند روز به اینجا برمی

گردم و آنوقت وقت کافی برای شما دارم. آنوقت هرچقدر که می خواهید می توانید بگویید.“

یکی از مردان در آن جمع گفت، ما فقط چیزهایی به تو نمی گوییم، به تو توهین می کنیم.“

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

گوتام بودا گفت، "می توانید توهین کنید، ولی اگر من آن را نپذیرم، این دیگر در قدرت شما نیست. می توانید سعی کنید مرا تحقیر کنید، ولی من فقط این چیزها را نمی پذیرم. باید ده سال پیش می آمدید که من در دام هرکسی می افتادم و هرکس به من توهین می کرد، من احساس تحقیر شدن می کردم. در آن زمان من برده ی هرکسی بودم. ولی حالا انسانی آزاد هستم. من انتخاب می کنم: هرآنچه را که درست است می گیرم و هرآنچه را که درست نیست، پس می دهم." "در روستای قبلی که بودیم، مردم برایمان گل و شیرینی آورده بودند تا به من هدیه دهند. من گفتم، «ما فقط یکبار در روز غذا می خوریم و امروز غذایمان را خورده ایم. پس لطفاً \_\_\_ ما چیزها را انبار نمی کنیم، نمی توانیم این ها را بگیریم. متاسفیم، باید این ها را پس بگیرید.» حالا از شما می پرسم:

آن مردم با آن گل ها و شیرینی ها و میوه جات که آورده بودند چه می توانستند بکنند؟ کسی از میان آن جمعیت گفت، "می توانستند آن را در میان اهل روستا تقسیم کنند." بودا گفت، "تو باهوش هستی. همین کار را بکنید. من ده سال است که از پذیرفتن چنین چیزهایی معذور هستم. حالا به خانه بروید و این چیزهایی را که آورده اید به هر کس که خواستید تقسیم کنید."

زمانی که همچون یک نفس زندگی نمی کنی، تحقیر کردن تو غیرممکن است. این نفس است تحقیر می شود. و آمریکا مجبور بود که تحقیرهایش را پس بگیرد. برای همین است که آنان هنوز هم خشمگین هستند و هنوز هم سخت تلاش می کنند تا به هر راه ممکن به من آسیب بزنند. آنان یک درس ساده را نیاموخته اند. آنان بدون اینکه حکم بازداشت مرا داشته باشند، مرا به زنجیر کشیده بودند \_\_\_ همه کار را غیرقانونی انجام می دادند.

آنان با زور تفنگ مرا بازداشت کردند، بدون اینکه حتی دلیلش را نشان دهند، با دستبند، با زنجیرهایی که به پاهایم بسته شده بود و با زنجیری که به کمرم بسته شده بود \_\_\_ دقیقاً ترتیبش را داده بودند، زیرا تمام تاریخچه ی پزشکی مرا می دانستند.

سوابق پزشکی مرا به دولت ارائه داده بودیم \_\_\_ که من کمردرد دارم. بنابراین آن زنجیرها همیشه با من بودند و هر بار که زندانم عوض می شد، آن زنجیرها با من بودند \_\_\_ در طول دوازده روز، پنج بار زندان عوض کردم. ولی زنجیر

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

دقیقاً در همان منطقه ای بسته شده بود که من درد داشتم. این مطلقاً تصادفی نبود، زیرا هرگز در محلی دیگر بسته نمی شد — و می توانست در جای دیگری بسته شود.

به آنان گفتم، "فقط آن ها را شل ببندید."

گفتند، "نه، ما آنطور که دستور داریم می بندیم."

و آنان نگران بودند که من برای مردم دست تکان دهم، حتی با دستبند، پس حتی دستبندهایم را نیز به آن زنجیر کمر بستند تا نتوانم حتی دستم را بالا بیاورم.

و اتوموبیل هایشان... طوری که مرا می بردند — من هرگز ندیده ام که کسی اینگونه رانندگی کند. آنان ناگهان سرعت می گرفتند و ناگهان توقف می کردند، فقط برای اینکه کمر مرا درد بیاورند.

نخستین بار دواراج Devaraj با من بود و به آنان گفت، "این درست نیست.

نیازی نیست که از این کارها بکنید." آنان گوش نمی دادند. و این کارها دوازده روز طول کشید. به نظر می رسید که همه جا دستورات می رسید که چگونه باید رانندگی شود: ماشین ناگهان با سرعت صدمایل در ساعت سرعت می گرفت و ناگهان ترمز می کرد و بار دیگر سرعت می گرفت و می ایستاد، فقط برای اینکه تا حد ممکن به من ضربه بخورد و کمرم را که با آن زنجیر کلفت در تماس بود آسیب بزند.

ولی این مرا تحقیر نمی کند. این فقط حماقت آنان را نشان می دهد.

آنان نمی توانستند مانع لبخند زدن من شوند. مردم در همه جا کنار جاده ایستاده بودند تا با من دیدار کنند.

مهم نبود که نمی توانستم برایشان دست تکان دهم، ولی به آنان لبخند می زدم.

در دادگاه وقتی که قاضی وارد می شود، آنان اعلام می کنند که او وارد می شود و می گویند، "برخیزید." — پس همه می ایستند. وقتی که قاضی روی صندلی اش می نشیند، آنوقت همه مجاز هستند که بنشینند. وقتی من وارد دادگاه می شدم، مردم به خودی خودشان می ایستادند.

هیچ اعلامی در کار نبود — شما برای زندانی "بریا" نمی دهید!

و این یک تحقیر آشکار بود برای قاضی و تمام افسران پلیس و تمام اهل دادگاه که تمام آن مردم ...

حتی کسانی که سالک نبودند، حتی آنان که هرگز مرا ندیده بودند و چیزی از من نشنیده بودند،

به جز آنچه که در تلویزیون دیده بودند و رفتار وحشیانه ی دولت آمریکا را با من دیده بودند.

آنان به هر دری زدند. فکر می کردند که مرا تحقیر خواهند کرد. ولی هرگاه خبرنگاران

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

من می پرسیدند، می گفتم، "من احساسی عالی دارم. تا جایی که به من مربوط است، کاملاً احساسی عالی دارم. آنان می توانند بدن مرا شکنجه دهند، ولی نمی توانند مرا لمس کنند." و چون من تمام کارهایشان را افشا می کردم... و آنان حتی قادر نبودند به آن واقعیت هایی که من به مطبوعات دنیا می گفتم پاسخی بدهند. آنان قادر نبودند حتی در یک مورد هم پاسخگو باشند، زیرا من داستان را همانگونه که بود بازگو می کردم. آنان احساس تحقیر شدن می کنند و سعی می کنند مرا آزار بدهند \_\_ ولی بازهم در اشتباه هستند.

آنان برای من یک مسافرت دور دنیا ترتیب داده اند!

بدون کمک آنان من نمی توانستم دور دنیا را بگردم! شاید قادر نمی بودم تمام مردم خودم را در کشورهایشان ببینم و شاید قادر نمی بودم که افشا کنم که عصر امپریالیسم سیاسی پایان یافته و جای خودش را به امپریالیسم اقتصادی داده است \_\_ که بسیار خطرناک تر است. حالا، آنان در حال تحقیر کردن سایر کشورها هستند.

من پانزده روز در ایرلند بودم. مردی که ویزا را داده بود باید زیادی آبجو نوشیده باشد \_\_ این فقط طرز زندگی ایرلندی است! \_\_ پس او نگاه نکرد که این ویزای کیست و پاسپورت کیست! او فقط آن را مهر زد. ما فقط برای یک شب اقامت ویزا خواسته بودیم و او مهر اقامت هفت روزه را زده بود \_\_

شاید آن مهر از همه به دستش نزدیک تر بوده! \_\_ ما گفتیم "خوب است."

ما وارد هتل شدیم و به محضی که اطلاعات آمریکا به آنان رسید که هواپیمای ما در ایرلند فرود آمده، پلیس بی درنگ به فرودگاه رفت و دریافتند که ما پیشتر وارد کشور شده ایم.

بنابراین صبح فردا افسران پلیس آمدند و تمام ویزاهای هفت روزه را باطل کردند. ولی ما گفتیم، "می توانید آن ها را باطل کنید. ما از اینجا نخواهیم رفت. ما فقط یک شب اینجا بودیم.

ما چه جرمی مرتب شده ایم که شما روایدهای ما را باطل می کنید؟"

گفتند، "جرمی در کار نیست." آنان ترسیده بودند \_\_ زیرا آن مرد اول اشتباه کرده بود و رواید هفت روزه صادر کرده بود. پس به ما گفتند، "می توانید در اینجا ساکت زندگی کنید و ساکت هم اینجا را ترک کنید."

این پلیس آنان بود!

ما بدون داشتن رواید اجازه داشتیم در آن کشور ساکت زندگی کنیم و در سکوت آنجا را ترک کنیم، فقط برای اینکه اشتباه آنان پنهان بماند.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

ما پانزده روز در آنجا زندگی کردیم و وقتی که آنجا را ترک می کردیم، وزیر مربوطه در مجلس آن کشور اعلام کرده بود که من هرگز در ایرلند نبوده ام و این فقط یک شایعه بوده است!  
او خوب می دانست که گروه من پانزده روز در آنجا به سر برده است.

و روزی که ما حرکت کردیم، خبرنگاران و عکاس ها آنجا بودند و در جلوی هتل از من عکس گرفتند. شاید آنان تمام آن عکس ها و مطالب را قبل از اینکه در مجلس اعلام کنند که من هرگز آنجا نبوده ام، جمع آوری کرده باشند. بنابراین اینک آمریکا تمام کشورها را تحقیر می کند.

در یونان، ظرف پانزده روز مرا دستگیر کردند \_\_\_ و پاسپورت و رواید توسط پسر رییس جمهور به من داده شده بود، که خودش یک وزیر است.

او خودش رواید چهار هفته ای به من داده بود و خودش هم آن را باطل کرد.

و آنان حتی به من اجازه نمی دادند که یک شب در هتل بمانم. ولی در فرودگاه، تمام رسانه های همگانی حاضر بودند \_\_\_ تمام کانال های تلویزیونی و روزنامه ها و مجلات و رادیوها \_\_\_ و دست کم چهل افسر عالیرتبه ی پلیس. من نمی توانم درک کنم که آنان از چه چیز می ترسیدند \_\_\_ من با خودم سلاح اتمی حمل نمی کنم!

و وقتی که من با خبرنگاران حرف می زدم، رییس پلیس در جلوی من ایستاده بود تا مرا باز بدارد. و من به او گفتم، "خفه شو و عقب بایست و در جای خودت باش!"

شاید در تمام زندگیش کسی چنین چیزی به او نگفته بود. و او به قدر کافی عاقل بود تا فقط به عقب برود و سر جای خودش بایستد \_\_\_ زیرا او موقعیت را دید که اگر چیزی بگوید، من همانجا خدمتش می رسیدم. و همه چیز در گزارش های خبری می آمد: در تلویزیون و رادیو... پس بهتر بود که فقط.....

ولی همین مقدار در تلویزیون ثبت شد که او آمد تا جلوی مرا بگیرد،

زیرا من در برعلیه پلیس سخن می گفتم که آنان می خواستند خانه ما را با دینامیت منفجر کنند

و مرا زنده بسوزانند و آنان مردم مرا تهدید می کردند.

چون من خواب بودم، جان John نزد من آمد و وقتی مرا بیدار کرد، به او گفتم،

"فقط به آنان بگو پنج دقیقه صبر کنند تا من لباسم را عوض کنم و آماده شوم تا دوباره دستگیر شوم."

اینک من مردی با تجربه هستم، مشکلی وجود ندارد!

ولی آنان گوش نمی دادند. آنان شروع کردند به پرتاب سنگ به پنجره ها و درها.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

من از حمام صداهایی می شنیدم که گویی بمب منفجر شده است. گفتم، "این عجیب است" و وقتی پایین آمدم به من اطلاع دادند که آنان تهدید کرده اند که اگر من پایین نیایم، آنان خانه را با دینامیت منفجر خواهند کرد. و من در تمام آن پانزده روزی که آنجا بودم از منزل خارج نشده بودم. و وقتی آتن را ترک کردم، همان وزیری که به من روایت داده بود و سپس آن را باطل کرده بود، بار دیگر در برابر مجلس دروغ گفت. بنابراین تجربه ای عظیم بوده است. آنچه را که من در مورد سیاست بازها می گفتم صددرصد درست اثبات شده بود. هاسیا Hasya، منشی من، یک ساعت با آن وزیر ملاقات داشته و آنوقت او در مجلس انکار می کند که ابداً منشی مرا ندیده است.

او گفته که فریب خورده است و کس دیگری با جعل امضای او، ترتیب ویزا را داده بود. این ها هستند رهبران شما که تمامی سرنوشت بشریت به آنان بستگی دارد. ما تمام سیاست بازها را به دادگاه خواهیم کشاند. برای نمونه، ما از همین وزیر شکایت خواهیم کرد. و هاسیا باید به دادگاه بیاید و شهادت بدهد که یک ساعت در مورد من با آن وزیر صحبت می کرده است و به تمام سوالات او پاسخ داده و فقط وقتی ویزا را صادر کرده است که کاملاً راضی شده بوده. و او به سادگی انکار می کند که منشی مرا دیده است.

و همین چیز در مورد تمام دنیای متمدن غربی اتفاق افتاده است. برخی کشورها چنان ترسیده اند که من حتی برای روایت تقاضا هم نکرده ام و آنان پیشاپیش تصمیم گرفته اند که نباید به من روادی بدهند. من هنوز تقاضایی نکرده ام و آنان می گویند که نباید به من روایت بدهند!

آنان به تمام سفارتخانه هایشان در دنیا اعلام کرده اند که من مردی خطرناک هستم و نباید به من ویزا بدهند. اگر تقاضای من آمد، باید بی درنگ مردود شود. آنان چنان ترسیده اند که تقریباً تمام مجالس اروپایی مورد مرا به بحث گذاشته اند و آن هم در موضوعاتی عجیب.

وزیر خارجه ی هلند گفته است که دلیل اینکه من نمی توانم به هلند بروم این است که من برعلیه همجنس بازی حرف زده ام، برعلیه مادر ترزا حرف زده ام، برعلیه پاپ و مذهب کاتولیک.

و هر کشور مردم سالاری ادعا می کند که غیرمذهبی secular است.

پاپ می تواند از هر مذهبی انتقاد کند و به او خوشامد می گویند. من نمی توانم از پاپ انتقاد کنم.

این برگرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

اگر او قدری جگر دارد، به جای اینکه سرنخ این سیاست بازها را بکشاند، باید به انتقادهای من پاسخ بدهد. او در این کشورها اکثریتی کاتولیک دارد و سیاست بازها از اینکه رای هایشان را از دست بدهند وحشت دارند.

من می توانم منطق او را در مورد مذهب کاتولیک، مادر ترزا یا پاپ درک کنم، ولی همجنس بازی موردی کاملاً متفاوت است. من خبر نداشتم که مذهب رسمی هلند همجنس بازی است! \_\_ اگر از همجنس بازی انتقاد کنی نمی توانی وارد هلند بشوی! آن وزیر تمامی مردم هلند را به عنوان همجنس باز معرفی و محکوم ساخته است. اگر مردم هلند ذره ای عقل داشتند باید آن وزیر را وادار به استعفا می کردند، زیرا او به تمام کشور توهین کرده است.

و من خطرناک هستم، زیرا از همجنس بازی انتقاد کرده ام. من هرگونه انحرافی را نقد می کنم و به انتقادهایم ادامه خواهم داد.

و آمریکا به هر دری می زند..... این برای آمریکا یک تحقیر است. اینک آنان سعی دارند تا هر کشور دیگری را نیز تحقیر کنند. تمام کشورهایی که با آمریکا هستند به همین ترتیب مورد تحقیر واقع خواهند شد. و یک مرد تنها می تواند تمام دنیا را برعلیه خودش بشوراند و بازهم نمی توانید او را تحقیر کنید. حقیقت ساده است. اگر انسان فروتن باشد، تحقیر کردن ناممکن است. حقیقت را نمی توان تحقیر کرد. می توانید آن را به صلیب بکشید، ولی نمی توانید آن را تحقیر کنید.

فصل سی و چهار

دوازدهم ژوئن ۱۹۸۶، صبح

حقیقت را نمی توان تحقیر کرد

برگرفته از اوشوراجنیش

جایزه ای از محسن خاتمی به گروه نیک اندیشان

mohsenlove@gmail.com